

صبح ایران

فرهنگی، هنری و مسائلی ویژه



اسرائیلیسم چگونه تاریخ را بلعید

■ مستند «اسرائیلیسم» که این روزها در سکوی عماریار در حال اکران است تاریخ پوچ و بی معنای صهیونیسم را نمایان می‌کند

۱۰

تنوع روایت در موج نوی سریال سازی

■ ده‌ها مجموعه نمایشی جدید با حضور چهره‌های پیشکسوت و جوان در گونه‌ها و موضوعات مختلف برای آنتن تلویزیون آماده می‌شوند

۸۱۰

۲۷ سال است به خانه برمی‌گردیم!

■ یکی از قدیمی‌ترین برنامه‌های خانواده‌محور تلویزیون، دورهمی صمیمانه‌ای است که با چاشنی آموزش روی آنتن شبکه تهران می‌رود

۷۱۰

بدون لکنت بانو جوانان

■ برنامه «حرف شما» که هر هفته به صورت زنده روی آنتن می‌رود، تلاش کرده دغدغه نوجوانان را بدون کم‌وکاست بیان کند

۶۱۰

«کالیگولا»؛ دشوارترین نقشی که بازی کردم

■ میکائیل شهرستانی که پس از شش سال دوباره به عرصه بازیگری در تئاتر بازگشته، معتقد است بازیگر تنها خالق واقعی صحنه است

۱۱۱۰

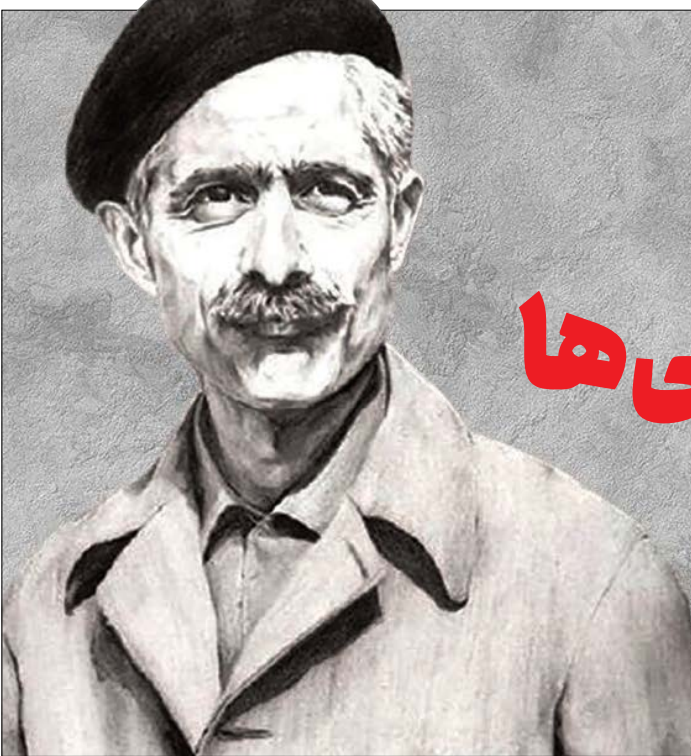


📌 زاویه دید

بریده از چپ‌ها دل داده به مذهبی‌ها

کم‌کاری در تولید محتواهای تصویری و ادبی درباره زندگی

جلال آل احمد باعث شده جوانان امروز او را به خوبی نشناسند



۵۵ سال پیش در چنین روزی، شوک خبری غیرمنتظره‌ای همه را در بهت فرو برد؛ جلال آل احمد در حالی که تنها ۴۶ سال داشت، درگذشت. روایت رسمی این بود که او در اثر سکته قلبی در خانه‌اش در اسلام‌بدروند حیات گشته اما کمتر کسی آن زمان و بعدها باور می‌کرد نویسنده‌ای که خار چشم رژیم سلطنتی بود و به اجبار سیستم امنیتی رژیم شاه و بعد از مسدود شدن همه راه‌ها برای زندگی و کار در تهران، مجبور شده بود به شهری کوچک کند، به مرگ طبیعی مرده باشد. مرگ جلال در سال ۱۳۴۸ و درست زمانی اتفاق افتاد که او از اتصال خود به جریان‌های روشنفکری و چپ‌گرایان ایرانی، دل بریده بود و روزبه‌روز به جریان‌های مذهبی نزدیک‌تر می‌شد و در سال‌های آخر زندگی خود به صورت علنی و در زمانی که حتی نام‌بردن از امام خمینی(ره) مجازاتی سخت داشت، در نوشته‌ها و مقالات خود از امام نام می‌برد و او را می‌ستود.



آرش شفاهی گروه فرهنگ و هنر

جلال را خوانده باشید، متوجه می‌شوید جلال از همان ابتدای فعالیت به عنوان یکی از اعضای شاخه جوانان حزب توده و به خصوص به دلیل نزدیکی به زنده‌یاد خلیل ملکی همواره تحت نظر ساواک بوده است. جلال از سه منظر مختلف برای ساواک خطرناک بود؛ نخست به دلیل چپ‌گرا بودنش که از عضویت او در حزب توده و بعدها راه سوم ناشی می‌شد، دوم به دلیل ملی‌گرا بودنش که در جریان ملی شدن صنعت نفت، گرایش‌های مصدقی او و برخی چپ‌گرایان باعث اختلاف نظر و انشعاب‌شان از حزب توده شد و سوم به دلیل اسلام‌گرا بودن که از ریشه و نسب خانوادگی و نسبت نزدیکی با آیت‌ا... طالقانی و بعدها گرایشش به امام(ره) ناشی می‌شد.

📌 زلزله غرب‌زدگی

جلال در طول سال‌های فعالیتش بارها به ساواک احضار شد. اسناد این احضارها و تعهد دادن‌ها و دستخط نوشتن‌هایش هم‌اکنون موجود است. چیزی که به روشنی عیان است، این‌که سفرها، جلسات، مقالات، ارتباطات و تماس‌های جلال به شدت تحت کنترل توده و او باید برای تک‌تک آنها جواب پس می‌داده اما هیچ‌کدام از این سختگیری‌ها و شدت عمل‌های ساواک باعث نشده جلال در بیان نقدهای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی خود ذره‌ای تردید به دل خود راه دهد و حتی روزبه‌روز نقدهایش صریح‌تر، تندتر و جدی‌تر هم شد. نقطه



آل احمد منتقد هنری و ادبی تیزبین و البته صریح بود و شاید اگر تاریخ معاصر ما با رویدادهای سیاسی نبود جلال می‌توانست در قالب یک منتقد هنری در جامعه تاثیر بیشتری داشته باشد

اوج حساسیت‌های ساواک نسبت به جلال از انتشار غیررسمی کتاب «غرب‌زدگی» به وجود آمد و با انتشار این جزوه که در زمان زلزله‌ای در جامعه فرهنگی و دانشگاهی ایران به وجود آورد، سختگیری‌های حکومت شاه نسبت به جلال شدت بی‌سابقه‌ای گرفت، به گونه‌ای که او را از کار در دانشسرا هم محروم کردند. اگرچه نقدهای جدی و مفصلی هم بر آن نوشته شد، نشان دهنده این بود که نویسنده‌ای ایرانی پیدا شده که در توصیف و تشریح مشکلات اجتماعی و فرهنگی ایران، پشت صحنه‌ای را می‌دید که در آن، ساختارهای سیاسی و فرهنگی، در کنار سرخوردگی‌ها و احساس ضعف‌ها و برنامه‌ریزی‌های غربی‌ها کار می‌کردند. این ویژگی دیگری بود که در کنار شجاعت و صراحت داشت، یعنی دیدی تیز و نگاهی ژرف که ساختارها را می‌دید و به روتنه‌ها اکتفا نمی‌کرد.

📌 جلال و ادبیات

مروری داشته باشیم، می‌بینیم جلال در آن دوران جریان‌های مختلف هنری و روشنفکری را زیر نظر داشته و با وجود مرادوات پیوسته شخصی و خانوادگی با چهره‌های هنرمند، آنها را مورد نقد جدی خود قرار می‌داده و اگر هم تشخیص می‌داده که یک جریان هنری صداقت لازم را دارد، از آن با همه وجود پشتیبانی می‌کرده است. او در نقدهایش به شدت به دنبال این بود که هنرمند فقط به دیدن رونماها بسنده نکند و دلخوش تشویق، مصاحبه، پول و شهرت موقتی نباشد، بلکه بداند که هر لحظه ممکن است بازچه دست سیاست و سیاستمداران باشد. برای مثال هشدارهای جدی و تند او به هنرمندان نقاش نوگرای آن دوران، نشانه‌ای از این دغدغه است: «حرف اساسی من با نقاشان «مدرن» معاصرین است که «اوضاع زمانه و دستگاه‌های دولتی... از این زبان گنگ شما و از این رنگ‌های چشم‌فریب که چیزی پیشش نیست، وسیله‌ای برای تحمیل خلاقیت می‌سازند. این حکم تاریخ است درباره شما». به همین دلیل بود که او در نقدهایش به صراحت در برابر مکتب نقاشی سقاخانه‌ای موضع گرفت، ولی در عین حال از هنرمندانی چون حسین محجوبی و بهمن محمض در نوشته‌هایش دفاع می‌کرد.

خاستگاه اصلی جلال ادبیات بود. او داستان‌نویس و معلم ادبیات بود و همسرش نیز یکی از بهترین داستان‌نویسان تاریخ ادبیات فارسی محسوب می‌شود. جلال تا آستانه دریافت مدرک دکتری ادبیات دانشگاه تهران پیش رفت، ولی عطای مدرک‌گرفتن را به نقاشی بخشید. او همچنان که ادبیات کلاسیک ایران را به درستی می‌شناخت و از نمونه‌های برجسته نثر فارسی همچون تاریخ بیهقی و گلستان سعدی، تأثیر گرفته بود، ادبیات معاصر ایران و جهان را هم به خوبی می‌شناخت. آشنایی او با بهترین و مشهورترین نمونه‌های ادبیات پیشرو جهان، در ترجمه‌های او از آثار نویسندگان فرانسوی و روس مشهود است. علاوه بر این او جریان‌های مختلف ادبی در داخل کشور را هم رصد می‌کرد و همان دغدغه‌ای را که درباره نقاشی به آن اشاره کردیم، در ادبیات نیز داشت. نقدهای تند و صریح او بر جریان ادبیات کلاسیک تحت حمایت محافل نزدیک به درباره که در چهره‌هایی چون احسان یارشاطر، محمدعلی جمالزاده و پرویز ناتل خانلری جلوه‌گر بود، نزد اهل ادب مشهور است. جلال چنان از این جریان عصبانی بود که گاهی در نقد آنان کارش به ناسزا گفتن می‌کشید. او در عین حال جریان روشنفکری نزدیک به درباره را که از پول نفت و حمایت‌های سوسیالیستی ارتزاق می‌کرد و ابراهیم گلستان چهره شاخص آن بود، به شدت نقد می‌کرد. در این بین او از جریان‌های اصیل، چهره‌های متعهد و آگاه و ادبیات برآمده از دل نیازها و واقعیت‌های جامعه ایران به شدت حمایت می‌کرد. حمایت جدی، دلسوزانه و پیگیر او از نیما یوشیج و شعر نو، به گونه‌ای بود که بسیاری معتقدند اگر جلال نبود، کار نیما سخت‌تر از آنی بود که بود. جلال که اصالت و در عین حال ناتوانی نیما در مطرح کردن خود و جازدن دیدگاه‌هایش را می‌دید، در چندین مقاله و سخنرانی درباره او حرف زد و واقعیت شعر نو و اهمیت انقلاب ادبی نیما را برای روشنفکران و جوانان تشریح کرد و البته بعد از جلال، نیما مدیون شاعران جوانی است که در آن زمان شیوه شعری‌اش را ادامه دادند و آن را نظریه بندی کردند؛ از همه مشخص‌تر، شاعری خراسانی به نام مهدی اخوان ثالث.

برش



نام‌گذاری یک بلوار کافی است؟

واقعیت این است که بسیاری از جوانان امروز زندگی جلال و تأثیرگذاری او بر حوزه‌های مختلف زیست اجتماعی زمانه‌اش را نمی‌شناسند. تأثیر او بر نشر فارسی معاصر، روایت‌نویسی و جستارنویسی، تشکیل نهادهای روشنفکری، دیدگاه اجتماعی و سیاسی جوانان زمانه و... تنها در یک عمر کوتاه ۴۶ ساله به دست آمده است. بر جوانانی که او و اهمیت زندگی سیاسی و ادبی او را نمی‌شناسند، حرجی نیست؛ چراکه محتواهای خوب و به‌دردبخوری درباره زندگی جلال و دیگر روشنفکران مؤثر بر خیزش انقلاب مردم ایران در سال ۱۳۵۷ تولید نشده است. به صرف نام‌گذاری یک بلوار یا یک جایزه ادبی، نمی‌توان جلال را به مردم شناساند. در غیبت آثار تصویری و ادبی درباره زندگی پرشتاب، پرحادثه و سرشار از حوادث جالب و جذاب شخصیت‌هایی مانند جلال، مستندهای تحریف‌شده و یک‌سویه ساخت تلویزیون‌های سلطنت‌طلب روایت غالب می‌شود که همه زندگی این سید نازنین را در دو، سه خط خلاصه و تحریف می‌کنند تا در نهایت چهره‌ای مظلوم، روادار و سفید از رژیم دیکتاتوری شاه ارائه دهند.

